

طرح ۱۴ معصوم علیها السلام
مجموعه داستان‌های زینب و مادرش

داستان دیگر، زندگی دیگر

نویسنده: حمزه سیفی

سال ۱۳۹۳

سرنشانه	: سیفی، حسن، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پندآور	: روستایی دیگر، زندگی دیگر / نویسنده حسن سیفی.
مشخصات نشر	: تهران: سازمان حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۲.
صفحات	: ۴۲ ص ۱۸ × ۱۲ م.
فرمت	: مجموعه داستان‌های زینب و مادرش [ج ۴].
طرح	: طرح ۱۲ مصوم غلیمالسلام.
دوره	: ۹۷-۸۹-۸۰-۸۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۳۰-۸۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۳۰-۸۳-۸۰
زبان	: فارسی
موضوعات	: قرن‌های فارسی - قرن ۱۴
شماره	: تهران: سازمان حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران
شماره نشریه	: مجموعه داستان‌های زینب و مادرش [ج ۴].
رده‌بندی کنگره	: ۸۲۰ / ی / ۷ / PIR۸۲۴۸
رده‌بندی دیویی	: ۸۲۰ / ی / ۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۲۰ / ی / ۷

روستایی دیگر، زندگی دیگر (قصه‌های روستایی - ارزش)

نویسنده: حسن سیفی

ویراستاری: حبیب‌اله هشمتی - مصطفی مختاری

طرح روی جلد و صفحه آرای: احمد حسینی

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰

چاپ، لیتوگرافی و صحافی: کوروش

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

با همکاری موسسه فرهنگی هنری فروغ فلق - سرکار خانم زهرا همتی

ناشر: انتشار وابسته به سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران

تلفن تماس: ۸۱۹۵۴۱۱۱

سخن آخر

زندگی هر یک مجموعه‌ی بزرگی است که توسط "خود انسان‌ها" ساخته می‌شود. بی‌شک انسان‌ها را شادایی و طراوت این زندگی نقش بسزایی داشته و دارند. مجبورهای آن‌ها در "غم‌ها و شادی‌ها" وجود داشته و خواهد داشت. این که ما چقدر با آن برخورد کنیم می‌تواند ما را در استفاده یا تحمّل آن یاری دهد. زندگی به ما می‌آموزد که چاره‌ای وجود دارد، باید با همه‌ی آن‌چه در آن پدید می‌آید، همراه شد و مدیریت نمود. گاهی سختی‌ها آن‌چنان به انسان فشار می‌آورد که او به زندگی «را» برایش سخت‌تر می‌کند. بی‌صبرش می‌کند. لب به شکایت می‌زند. و زمانی نیز به زمین و زمان بد و بیراه می‌گوید.





زمانی خوبی‌ها به توان، دانش و زیرکی خویش نسبت داده و زمانی دیگر مسبب ناکامی‌ها و شکست‌ها را دیگران می‌داند. وقتی سختی‌ها به او فشار آورده و یا زندگی او دچار بحران‌های سخت می‌شود، تصمیم‌گیری برای او مشکل شده و نمی‌داند چه باید بکند؟! چه تصمیمی بگیرد؟! کدام راه را باید برگزیند؟!

انسان به اندازه‌ای توان از نظر دور داشت که در شرایط سخت و بحرانی تصمیم‌گیری درست، عاقلانه و منطقی از هر فردی ساخته نیست. به راستی با بسیاری از بزرگ در شرایط سخت و بحرانی، تصمیمات بزرگ و ارزشمندی نمی‌گیرد که با همان می‌توان ارزش و بزرگی آنان را شناخت. به عبارت دیگر فرقی یک انسان با ابلهان آگاه، متعهد، عاقل و منطقی را با سایر انسان‌ها در همین شرایط، می‌توان شناخت.

این که انسانی بتواند در زمانی که سختی‌ها به او هجوم آورده، تصمیمی منطقی و عاقلانه بگیرد، به "دانش"، به "تجربه" و "توانایی" مضاعف نیاز دارد که ریشه در "تجربه‌های او"، به‌ویژه، آموخته‌های او در "شرایط سخت" بستگی خواهد داشت.



گاهی رنج‌ها و سختی‌ها در یک محیط به انسان چنان فشار می‌آورد که طاقتش طاق شده و او را به بی‌صبری و ناشکیبایی می‌کشاند. آموزه‌های دینی ما حاکی از آن است که زمین خدا وسیع بوده و اگر شما از جای زندگی در یک محیط وجود ندارد، انسان باید هجرت کند و محیط دیگری را آزمایش کند. وقتی رسول مکرم اسلام شرایط مکه را نامساعد دید، از آنجا هجرت نموده و یثرب را به "مدینه‌التبی" تبدیل کرد. پس رسیدن حق توانست از آنجا اسلام را منتشر و جهانی سازد.

زینب روستای خود را ترک کرد و روستای دیگری "زندگی دیگری" را آغاز نمود. او در این روستا دید که چیزهای زیادی در این ده وجود دارد که باید آموخت. به عبارتی دیگر روستایی دیگر را باید "زندگی دیگر" نامید. در زندگی باید شهرها و روستاها را دید و تجربه کرد. به برخی نقاط مسافرت نموده و در برخی اقامت نمود. با مسافرت و اقامت می‌توان محیط‌های دیگری را تجربه کرد و آن‌ها درس‌های بزرگی را آموخت. بیایید با هم محیط‌های جدیدی را به در آن آموزه‌های فراوانی به انتظار ما نشسته را تجربه نموده و بردانش و



بینش خود از دیگر شهرها و روستاهای این سرزمین وسیعی که گاهی
 "چهار فصل سال" را در "یک فصل" دارد، بیاموزیم.

بیایید به روستاها، شهرها، استان‌ها، کوه و صحرا، کویر و بیابان،
 دریاها و این سرزمین سری بزنیم و از آن‌ها یاد بگیریم! بیایید
 با آب و هوا شویم و فداکاری‌ها، غیرت و نجابت او را تحسین کنیم!

من الله التوفیق و علیه التکلان

سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس آما

پروژه دوم ستاد ابراهیم گلشام



من در روستا به دنیا آمدم. روستازاده‌یی هستم که در شهرستان رشد کردم. خدا را شاکرم که در جای این سرزمین خدمت کرده‌ام. از خوزستان گرفته تا بویراحمد، از کلاهی لولان، از ورامین تا مریوان و سنندج، از شاهرود و سمنان گرفته تا اراک، تبریز و ارومیه تا جایی که نمی‌دانم در آینده کجا خواهد بود!

من سربازم. بله! ارتشی هستم. نوکر این ملت و افسر این افسرهای داخل پادگان‌هایی که گاهی تنها نامی از آن شنیده‌اید!

سربازان این پادگان‌ها ما را با ابهت فرمانده گروهان، فرمانده گردانی، فرمانده تیپی، ستوانی و سرگردی، سرهنگی و امیری می‌بینند. ولی از آن‌چه در دل ما می‌گذرد، خبری ندارند.





گاهی در دلم می گویم خدا کند آنان از آن چه در دل ما می گذرد، آگاه شوند! به ما آموخته اند که چنان حرف بزنیم که دشمن باور کند و یقین نماید هرگز نباید چشمی بد به این سرزمین داشته باشند. آنان باید بدانند که ما حاضریم زیر شنی تانک ها له شویم تا این مردم سربلند و غرورمند، تفریح کنند، بخوابند، استراحت کنند، نفس بکشند، امنیت بی تمام و حد درک کنند و بیالند! همزمان به ما یاد داده اند طوری رفتار کنیم که ملت همیشه در صحنه ای ما احساس نکنند که ما به جز نوکری آنان هدف دیگری داریم! حالا می بینید که جمع بین این دو بسیار سخت است.

باید باور کنیم اکنون که لباسی مقلدس سربازی را به تن کرده، می توانیم سر خود را که با ارزش تر از کالی است، در راه اعتقادات، آرمان ها و آرزوهای این ملت غیور بایزیم. سربازی تجربه ای سخت و محیطی با شرافتی است که پوشیدن لباس آن توفیق می خواهد. این باور سربازان این سرزمین است که هر شکست و جنگ تحمیلی نیز این را به خوبی نشان داده و خواهد داد.



من در روستا زاده شدم. روستایی که اگرچه امکانات زیادی داشت، اما نسبت به روستاهای دیگر، زیاد بد هم نبود. وقتی به دنیا آمدم، حداقل امکانات رفاهی که در روستاهای دیگر از آن خبری نبود در این روستا وجود داشت.

اما معجزه وقتی که شرکت نفت درست کرده بود تا خانه‌ی بهداشت، پست و مدرسه که سال‌ها قبل از تولد من تأسیس شده و قدمت دیرینه‌ای داشت.

من این داستان را برای دوستانی نوشتم که در روستاهای اطراف شهرستان زندگی می‌کردند. آنانی که بیشترین امکانات زندگی محروم بودند. آنانی که نه در تابستان و نه در زمستان لباس و کفش مناسبی نداشته و از سوء تغذیه رنج می‌بردند.

از دوستانی نوشتم که در کنار من زندگی می‌کردند و با وجود کمبود امکانات هیچ‌گاه لب به شکایت نگشوده و گلایه نمی‌کردند. آنانی که تنها به درس خواندن فکر می‌کردند و صورت خود را با سبیل سرخ نگه داشته و از چیزی نمی‌ترسیدند. عزت خود را فراموش



نکرده و هیچ گاه برای تگه نانی آبروی خود را به حراج نگذاشته و نمی گذارند!

من در این مجموعه، زندگی کسانی را به تصویر کشیده‌ام که با من در این زندگی کردند، و من آنان را آن گونه که در شأن آنان بود

آنها را که همیشه در همی فصول سال، زحمت می کشیدند و رنج می بردند و نفعی نداشتند و ندارند!

آنانی که زمانی در گورستان داغ تهران آن هم در سر "کوره های آجر پزی" بدنی که در طول سال که در انرژي و سوء تغذیه رنج می برد، جان بکند و کمی پول برای ادامه تحصیل خود در سال آینده بدست آورند!

رنج طاقت فرسای کار در سر کوره آن هم با این مالی، شاید هم کمی اشکنه، به تن می خریدند، برای این که پولشان خرج شود. گرچه لباس نو را دوست داشتند، لباس دست دومی از خیابان ماری تهران می خریدند، با افتخار می پوشیدند و لذت هم می بردند.



آنانی که "نیمرو" "قوتِ غالب" آنان بوده و خواهد بود. آنانی که وقتی می خواستند خود را به قول عوام، تحویل بگیرند، تنها یک تخم مرغ به اشکنه، اضافه می کردند. گاهی هم دو تا تخم مرغ نیمرو کرده با ولی می خوردند!

آنانی که شک زرد و فروتنی یار آنان بوده، هست و خواهد بود. آنانی که تنها در زمان انقلاب بلکه الآن نیز که انقلاب به نفس آنان، مدیون بوده و خواهد بود. راه نگران سفره‌ی خالی پدرشان می‌باشند. برای لباس عید برادر خواستنی خود نگاه‌اند!

آنانی که از هیچ چیزی، حتی برای ناقابل خود برای شکل‌گیری، قوام، ثبات، پایداری و تداوم انقلاب دریغ نداشته و در سفره آنان از "دیگ چرب و آب سرد و نان داغ" خبری نیست.

آنانی که فقط فکر می‌کنند، خدای سبحان آنان را برای خدمت، خلق کرده است. همانانی که با مدرک دکتری، هنوز خواستار روستای سیوکی، احمدآباد، الله‌آباد، دهنو، مهنه، سعدآباد و... می‌دانند.

همانانی که به حوزه‌های علمیه رفته و اجتهاد گرفته اما خود را بی‌سواد و انقلاب دانسته و می‌دانند.





همانانی که نام آنان در لیست شهدای ارتش و سپاه همواره درخشیده و می‌درخشد. آنانی که نام بی‌الاعای آنان را می‌توان در لیست شهدای نیروی هوایی و هوانیروز ارتش، نیروی زمینی، دریایی، بسیج شایسته و دانشجویی و شهدای گمنام نیز دید. همانانی که اگرچه در عالم اشک بزرگ شدند اما در جبهه‌ها نهراسیدند و در آسمان، دریا و زمین این کشور نمایشی دادند که موجب مباهات بوده و خواهد بود.

آنانی که اثبات کردند که انسان به آن چه می‌خورند یا می‌پوشند، نبوده و نیست. آنانی که ثابت کردند که انسان نان خالی یا اشکنه خورد، لباس دست دوم پوشید و بی‌العی امت نمود می‌توان نخواستید تا دیگران خوب بخوابند. می‌توان نخورد تا دیگران خوب بخوابند.

من در این مجموعه از مادرانی نوشته‌ام که چنین ریازانی تربیت کرده‌اند و نامی از آنان در کمتر مکانی وجود دارد! من از سازادگانی نوشته‌ام و آنان را به یاد آورده‌ام که نام آنان را می‌توان در لیست برترین‌های وزارت علوم، آموزش و پرورش و سایر وزارتخانه‌ها دید. آنان را می‌توان در میان استعدادهای درخشان، نخبگان، پهلوانان

